

۶- در باره ی جهش از روی مراحل تاریخی

رادک صرفاً تکالیف انتقادی رسمی سال های اخیر را تکرار نمی کند، بلکه، اگر ممکن باشد، آنها را ساده هم می کند. از آنچه که می نویسد چنین نتیجه می شود که من ما بین انقلاب بورژوائی و انقلاب سوسیالیستی، و ما بین شرق و غرب، نه در سال ۱۹۰۵ ابدأ فرقی قایل بودم و نه امروز تفاوتی قایل هستم. رادک نیز، بدنبال استالین، در مورد غیرمجاز بودن جهش از روی مراحل تاریخی مرا راهنمایی می کند.

باید ابتدا و پیش از هر چیز این سوال مطرح شود: اگر در سال ۱۹۰۵ مسئله برای من عبارت از "انقلاب سوسیالیستی" بود، پس چرا معتقد بودم که این انقلاب می تواند در کشور عقب افتاده روسیه زودتر از کشورهای پیشرفته اروپا آغاز گردد؟ بخاطر میهن پرستی؟ از روی غرور ملی؟ تازه، این همان چیزی است که اتفاق افتاد. آیا رادک اینرا درک می کند که اگر انقلاب دموکراتیک بعنوان یک مرحله مستقل در روسیه تحقق یافته بود، آنوقت ما امروز دیکتاتوری پرولتاریا نمی داشتیم؟ اگر این انقلاب در اینجا زودتر از غرب صورت گرفت، دقیقاً، فقط باین جهت بود که تاریخ محتوای اصلی انقلاب بورژوائی را با اولین مرحله انقلاب پرولتاریائی ترکیب کرد- آنها را در هم نیامیخت، بلکه بطور اورگانیکی با هم ترکیب کرد.

تشخیص انقلاب بورژوائی از انقلاب سوسیالیستی از الفبای سیاست است. لکن بعد از الفبا هجا میآید، که ترکیبی از حروف الفباست. تاریخ دقیقاً مهمترین حروف الفبای بورژوائی را با اولین حروف الفبای سوسیالیستی ترکیب کرد. لکن، رادک می خواهد ما را از سطح هجاهای بوجود آمده، به سطح حروف الفبا بازگرداند. این تأسف آور است لکن حقیقت دارد.

این حرف بی معنایی است که نمی توان از روی مراحل، به طور اعم، جهش نمود. پروسه زنده تاریخی همیشه از روی "مراحل" منفردی، که از تقسیمات تنوریک پروسه کلی تکامل- یعنی وسیع ترین دامنه اش- به اجزاء مرکبه آن ناشی می شود، جهش می کند. در لحظات تعیین کننده نیز از سیاست انقلابی همین شیوه انتظار می رود. ممکن است گفته شود که اولین وجه تفاوت میان یک فرد انقلابی و یک فرد تکامل گر مبتذل در قابلیت درک و استفاده از این لحظات نهفته است.

سیر تکاملی که مارکس برای صنعت در نظر گرفت، یعنی، صنایع دستی، کارگاه های صنعتی، و کارخانه، بخشی از الفبای اقتصاد سیاسی و یا به عبارت دقیق تر، تنوری اقتصاد- تاریخی است. لکن، در روسیه کارخانه با جهش از روی دوران صنایع دستی شهری و کارگاه های صنعتی پدید آمد. این مسئله اکنون یکی از هجاهای تاریخ است. پروسه مشابهی در کشور ما در مناسبات طبقاتی و سیاسی بوقوع پیوست. تاریخ معاصر روسیه را نمی توان درک کرد مگر آنکه طرح مارکسیستی سه مرحله صنایع دستی، کارگاه های صنعتی، و کارخانه شناخته شود. اما اگر انسان تنها همین را بداند، هنوز چیزی درک نمی کند. زیرا حقیقت اینست که تاریخ روسیه- استالین نباید این را شخصی بگیرد- از روی برخی از مراحل جهش کرده است. مع الوصف، تمایز تنوریک ما بین مراحل برای روسیه نیز ضرورت دارد، در غیر این صورت، نه می توان معنای این جهش را درک کرد و نه متوجه نتایج حاصله از آن شد.

مسئله را می توان از جهت دیگری هم بررسی کرد (همانگونه که لنین گاهی اوقات قدرت دوگانه را بررسی می کرد)، و می توان گفت که روسیه هر سه مرحله مورد نظر مارکس را طی کرد- لکن، دو مرحله اول بسیار در هم آمیخته و بشکل جنبینی بودند. این "آثار باقی مانده" مراحل صنایع دستی و کارگاه های صنعتی- که تنها بوسیله نقطه هائی مشخص می شوند- کفایت می کنند که وحدت ژنتیک پروسه اقتصادی را تأیید کنند. معهذاً، ادغام کمی این دو مرحله آتقدر عظیم بود که کیفیت

کاملاً جدیدی در کل ساخت اجتماعی کشور پدید آورد. انقلاب اکتبر درخشان ترین تجلی این "کیفیت" جدید در عرصه سیاست است.

آنچه که در این بحث بیش از هر چیز غیرقابل تحمل می باشد "تنوری بافی" استالین است، که تنوری بدلی تمام با روئنه تنوریک او را تشکیل می دهد: "قانون رشد ناموزون" و "عدم جهش از روی مراحل تاریخی". استالین تا به امروز نفهمیده است که جهش از روی مراحل (و یا توقف طولانی در یک مرحله) درست همان چیزی است که رشد ناموزون را تشکیل می دهد. استالین، با جدیت بی نظیری، قانون رشد ناموزون را در برابر تنوری انقلاب مداوم قرار می دهد. با این وصف خود این پیش بینی که روسیه ای که از نظر تاریخی عقب افتاده است می تواند زودتر از انگلستان پیشرفته به دیکتاتوری پرولتاریا دست یابد بکلی بر پایه قانون رشد ناموزون استوار است. لکن، این پیش بینی مستلزم آنست که ناموزونی تاریخی را با همه دینامیک واقعی آن درک کرد، نه اینکه بسادگی یک نقل قول سال ۱۹۱۵ لنین را وارونه کرده به سبک یک بیسواد تعبیر نمود و دائماً آنرا نشخوار کرد.

درک دیالکتیک "مراحل" تاریخی در دوران اوجگیری انقلابی نسبتاً آسان است. برعکس، دوران ارتجاع طبیعتاً به دوران تکامل گرائی مبتذل بدل می شود. استالینیسیم، این ابتذال شدید ایدئولوژیک، فرزند خلف ارتجاع حزبی، از پیشرفت مرحله به مرحله مذهبی ساخته است، تا بدینوسیله چهره دنباله روی و دریوزگی سیاسی خود را بپوشاند. این ایدئولوژی ارتجاعی اکنون رادک را نیز به کام خود فرو برده است.

این یا آن مرحله از پروسه تاریخی تحت شرایط خاصی ممکن است اجتناب ناپذیر باشد، اگر چه از نظر تنوریک اجتناب ناپذیر جلوه نکند. و برعکس، مرحله‌ای که از لحاظ تنوریک "غیرقابل اجتناب" باشند، ممکن است بوسیله دینامیسم تکامل به صفر نزول کنند. به خصوص در دوران انقلابات، که عنوان لکوموتیو تاریخ بی مناسبت به آنها اطلاق نشده است.

به عنوان مثال، در کشور ما پرولتاریا از روی مرحله پارلمانتاریسم دموکراتیک "جهش" نمود. باین ترتیب که به مجلس مؤسسان حق حیات چند ساعته ای بیش نداد، و تازه آن هم فقط در پشت صحنه. اما، در چین از روی مرحله ضدانقلاب به هیچوجه نمی توان جهش نمود. همانگونه که در کشور ما ممکن نبود از روی دوران چهار دوما^(۲۵) جهش نمود. لکن، دوران ضدانقلابی امروزی چین، از نظر تاریخی، به هیچوجه "غیرقابل اجتناب" نبود. این نتیجه مستقیم سیاست فاجعه آمیز استالین و بوخارین است که نامشان در تاریخ به عنوان بانیان شکست ثبت خواهد شد. لکن ثمرات سیاست فرصت طلبانه به یک عامل عینی بدل شده که می تواند پروسه انقلابی را برای مدتی طولانی متوقف سازد.

هر نوع کوشش برای جهش از روی مراحل واقعی، یعنی، از روی مراحل عینی مختلف در پروسه تکامل توده ها، یک ماجراجویی سیاسی است. تا زمانیکه اکثریت توده های زحمتکش به سوسیال دموکراسی اعتماد دارند، یا به فرض به کومین تانگ یا به رهبران اتحادیه های کارگری اعتماد می کنند، ما نمی توانیم وظیفه سرنگون ساختن فوری قدرت بورژوائی را در مقابل آنها قرار بدهیم. توده را باید برای این کار آماده کرد. این آمادگی می تواند "مرحله ای" طولانی از آب در آید. لکن تنها یک دنباله رو می تواند معتقد باشد که ما باید "بهمراه توده ها" ابتدا در جناح راست و سپس در جناح چپ کومین تانگ بنشینیم، و یا آنکه ائتلاف خود را آنقدر با پورسل اعتصاب شکن حفظ کنیم "تا اعتماد توده ها از رهبرانشان سلب شود". همان رهبرانی که ما در عین حال با دوستی خود تقویتشان می کنیم.

مسلماً رادک هنوز فراموش نکرده است که بسیاری از "دیالکتیک دانان" تقاضای خروج از کومین تانگ و قطع رابطه با کمیته انگلو- روسی را چیزی جز جهش از روی مراحل و مضافاً چیزی جز گسستن از دهقانان (در چین) و توده های زحمتکش (در انگلستان) توصیف نکرده اند. رادک باید اینها را به مراتب بهتر به خاطر بیآورد. چرا که او خود در زمره این نوع "دیالکتیک دانان" رقت انگیز قرار داشت. در حال

حاضر او صرفاً اشتباهات فرصت طلبانه خود را عمیقتر می کند و به آنها تعمیم می بخشد.

لنین، در آوریل ۱۹۱۹، در یک مقاله پروگراماتیک بنام "انترناسیونال سوم و مقام آن در تاریخ نوشت:

"اشتباه نخواهد بود اگر بگوئیم که درست این تضاد ما بین عقب ماندگی روسیه و جهش آن به شکل عالی تر دموکراسی، جهش آن از روی دموکراسی بورژوایی به دموکراسی شورائی، یا دموکراسی پرولتاریائی، باری درست این تضاد یکی از دلایلی بود... که در غرب، به خصوص درک نقش شوراها را مشکل ساخت و یا آن را به تأخیر انداخت." (جلد شانزدهم، ص ۱۸۳)

لنین در اینجا مستقیماً می گوید که روسیه "از روی دموکراسی بورژوایی" جهش کرده است. مسلماً، کلیه شرایط لازم به طور ضمنی در اظهارات لنین مستتراند: بالاخره، دیالکتیک عبارت از این نیست که هر بار کلیه شرایط مشخص تکرار شوند، نویسنده این طور فرض می کند که خود خواننده نیز دارای قدرت اندیشه می باشد. با وجود این، جهش از فراز دموکراسی بورژوایی بقدرت خود باقی است و طبق مشاهدات صحیح لنین برای همه دگماتیست ها و الگوظلبان- نه تنها در غرب بلکه همچنین در شرق- موجب ایجاد اشکال در درک نقش شوراها می گردد.

و در مقدمه ای بر کتاب سال ۱۹۰۵ که اینک به طور ناگهانی موجب این همه دردرس برای رادک شده، در باره این مسئله چنین آمده است:

"کارگران پترزبورگ حتی در سال ۱۹۰۵، شورای خود را یک حکومت پرولتاریائی می خواندند. این تعریف در آن زمان مصطلح شد و در برنامه مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت کاملاً متبلور گردید. لکن، در عین حال، ما در مخالفت با تزاریسم یک برنامه کامل دموکراسی سیاسی (حق انتخابات عمومی، جمهوری، قشون مردم، و غیره) ارائه دادیم. کاری غیر از این نمی توانستیم بکنیم. دموکراسی سیاسی مرحله ای ضروری است در مسیر تکامل توده های زحمتکش- مشروط به این شرط بسیار مهم که در بعضی موارد این مرحله دهها سال به طول می انجامد،

حال آنکه در مواردی دیگر، شرایط انقلابی به توده ها اجازه می دهد تا خود را از تعصبات دموکراسی سیاسی، حتی پیش از آنکه نهادهای آن واقعیت یابند، رها سازد." (تروتسکی، سال ۱۹۰۵، مقدمه، ص ۷)

این کلمات، که در ضمن، با عقاید لنین که در بالا ذکر کردم، کاملاً مطابقت دارد، بنظر من به کفایت روشن می کند که در مخالفت با دیکتاتوری کومین تانگ باید یک "برنامه کامل دموکراسی سیاسی" ارائه داد. لکن درست در همین نکته است که رادک به چپ می گراید. او، در دوره اوج گیری انقلاب، مخالف خروج حزب کمونیست چین از کومین تانگ بود. در دوره دیکتاتوری ضدانقلابی، او با بسیج کارگران چینی تحت شعارهای دموکراتیک مخالفت می ورزید. این به معنای پوشیدن پالتوی پوست در تابستان و عریان بیرون رفتن در زمستان است.